

نظم ابن الهباریه از حی بن یقظان

از شیخ رئیس چهار داستان فلسفی بیادگار مانده که اینک بر می‌شمریم :

۱ - داستان سلامان و ابسال که بدو گونه نگارش یافت یکی آنستکه حنین بن اسحاق ترجمان (۱۹۴ - ۲۶۴) از یونانی بتازی در آورد و در تسع رسائل چاپ قاهره سال ۱۹۰۸ دیده میشود و آویخته است از اندیشه قبطی و یونانی . هم‌ین را کمال‌الدین علی بن سلیمان بحرانی گزین نمود و نیمه نخستین این گزیده در کتابخانه دانشگاه (ش ۲۴۷/۲) هست و همه آن در کنار نسط ۹ شرح اشارات خواجه طوسی چاپ ۱۳۰۵ تهران دیده میشود بی آنکه چاپ کننده بداند که آن گزیده بحرانی میباشد . اواز روی نسخه ایکه بخط «شیخ ابوالحسین لوگری» بوده است گزین نمود .

این دانشمند بحرانی که جمال‌الدین هم خوانده شده شاگرد کمال‌الدین امی جعفر احمد بحرانی سترای و استاد و مجیز ابن میثم بحرانی ۶۷۹ بوده و اشارات کلام اوراهمین ابن میثم گزارش نمود . ابن کمال‌الدین نامه ای بخواجه طوسی نوشته و ۲۴ مسئله از مبحث علم از او پرسیده و طوسی از او بسیار ستوده و از پرسشهایش پاسخ داد .

در شرح اشارات طوسی هم گزیده ای از روایت حنین هست . شیخ رئیس در آغاز نسط ۹ اشارات از «سلامان و ابسال» یاد کرد و رساله ای در این باره نوشت که خواجه طوسی آن را در ۶۶۴ بیست سال پس از انجام دادن شرح اشارات یافت و او مینویسد که جوزجانی در فهرست نگارشهای شیخ در «سرگذشت» از آن یاد کرد و خود او هم در رساله قضا و قدر از آن یاد نمود . جز اینکه در «سرگذشت» ذکر دو چاپ تهران و مصر از سلامان و ابسال نامی برده نشد و در رساله قضا و قدر (چاپ مهران و جامع البدایع) هم از «حی بن یقظان» یاد شده نه سلامان و ابسال ، مگر اینکه نسخه دیگری از سرگذشت و رساله دیگری در قضا و قدر یا نسخه دیگری از آن در دست طوسی بوده و در آنها از سلامان و ابسال یاد شده باشد . این داستان آنچنانکه طوسی آورده است با ترجمه حنین یکی نیست و چنانکه گفته اند هنوز متن روایت شیخ بدست نیامده و همان گزیده طوسی است که در دست هست .

از گفته قنوتی بر میآید که در موزه بریتانیا فارسی این داستان هست (ش ۴۲۳/۶ فارسی ملحق ۷۲۳) مگر اینکه نسیگوید ترجمه کدام یک از این دو روایت میباشد . عبدالرحمن جامی روایت حنین را بنام یعقوب بیک آق قوبیلو (۸۸۳-۸۹۶) بنظم در آورد و اگوست بریکتو این نظم را با روایت حنین بنشر فرانسه ترجمه کرد و نظم جامی را رشید پاسمی در ۱۳۰۶ خ در تهران بچاپ رساند . آقای هنری کرین در «ابن سینا و تمثیل عرفانی»

(۲: ۲۳۶-۲۷۹) از این داستان گفتگو نمود و گزیده طوسی از روایت ابن سینا را بفرانسه در آورد. این هم گفته شود که رساله ای بنام طلسمات و نیرنجات از شیخ دانسته شده و در کنار شرح هدایه اثیر به صدرای شیرازی (ص ۳۴۵-۳۵۰) بچاپ رسیده و در آغاز آن از «سلامان و ابسال» یاد شد مگر اینکه آن از عمر بن سهلان ساوی است و بنام توطئه میباشد و نسخه ای از این توطئه ساوی مورخ ۵۹۷ هست که با چاپی اندکی جدائی دارد ۱.

۲ - افسانه «طیر» که در فهرست پایان سرگذشت بدینگونه «رسالة الطیر مرموزة یصف فیها عملا یوصله (فیها توصله) الی علم الحق» یاد شده (ش ۲۵ چاپ تهران و ش ۲۴ چاپ مصر) و در چاپ مهران و جامع البدایع و مجلة مشرق دیده میشود. و سهروردی شهید آنرا به پارسی کرد که باره دوم از روی چاپ اشتوتگارت در «دانش نامه» نشریه مؤسسه پایدار سال ۱۳۲۶ ش ۲ ص ۱۰-۱۶ آمده است.

گزارش پارسی عمر بن سهلان ساوی (۵۴۰) از آن در اشتوتگارت بسال ۱۹۳۵ بچاپ رسید. وجیه الملة والدين و علی بن شاهک و شریف بشر بن ناصر هاشمی بغدادی بر آن گزارش نوشتند. کمال الدین علی بن سلیمان بحرانی گزارشی بر آن بنام «مفتاح الخیر فی شرح رسالة الطیر» بتازی دارد. آقای کرین در همان تمثیل عرفانی از این داستان هم گفتگو کرد و آنرا بفرانسه ترجمه نمود ۲.

۳ - رساله قضا و قدر که در فهرست پایان سرگذشت بدینگونه یاد گردید: «مقالة فی القضاء والقدر صنفها فی طریق اصغهان عند خلاصه و هر به الیها» (ش ۳۵ چاپ تهران و ش ۳۳ چاپ مصر). این را شیخ بس از برکشت از شلمیر (گویا: شلنیه) دریکی از ده ها هنگامیکه بسوی سپاهان رهسپار بود در پایان محرم ۴۲۴ نوشته است و در آغاز آن از «حی بن یقظان» یاد گردید. این رساله را ترجمه ایست پیارسی که در اسلامبول از آن دو نسخه هست. متن آن را مهران با ترجمه گزیده ای بفرانسه بچاپ رسانده و در جامع البدایع هم با توضیحاتی دیده میشود ۳.

۴ - داستان «حی بن یقظان» که گویا بر سر زبانها بوده و شیخ بدرخواست یاران آن را شرح داد. بگفته ابن سبعین ۶۶۹ ابن سینا در آن از آمین یا نوامیس افلاطون و سخنان صوفیان بهره برد و از تمدن و فلسفه کاوش نمود. تدبیر المتوحدانین باجه اندلسی و حی بن یقظان ابن طفیل نیز بمانند همین داستان نوشته شده است. ریشه داستان ابن

۱ - نیز بنگرید به: فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۸۰ و ۲۶۰ - فهرست آقای دکتر مهدوی ص ۲۷۷ و ۲۹۰ و فهرست قنواتی ش ۲۳۵ و ۱۵۷ و ۲۳۸.

۲ - نیز بنگرید به: فهرست دانشگاه ص ۲۹۸ - فهرست قنواتی ص ۲۸۷ - فهرست آقای دکتر مهدوی ص ۱۷۷.

۳ - بنگرید به: فهرست قنواتی ش ۱۹۳ - فهرست آقای دکتر مهدوی ص ۱۹۷.

طفیل که در پایان آن از افسانهٔ سلامان و ابسال یاد نموده گویا افسانه «بت و شاه و دخترش» باشد و نسخه‌ای از این افسانه با حروف لاتینی آراگون از سدهٔ ۱۶ در اسکودریال هست و ابن طفیل در نگارش خود بدان رنگ فلسفی داده است. چنانکه گراسیان بالتازار ۱ در کریتیکون ۲ (چاپ سر قسطه در ۱۶۵۱) هم از این داستان بهره برد (دیباچه احمد امین). داستان ابن طفیل را چنانکه صلیبا در دیباچهٔ بر چاپ ۱۹۳۵ مینویسد فضل الله بن جهان هیچی سیاهانی پیاری در آورد. داستان شیخ رئیس را روایت دیگری هم هست که در استانبول بنام «رسالة حی بن یقظان علی بیان آخر وهی غیر الرسالة المشهورة فی بیان حی بن یقظان و کلاهما لشیخ الرئیس ابی علی بن سینا» دو نسخه‌ای از آن هست.

باری این داستان بنام «شرح قصة حی بن یقظان» یا «الرسالة المرموزة» خوانده شده و در فهرست پایان سرگذشت از آن چنین یاد گردید «رسالة حی بن یقظان صنعها بهذه القلعة (ایضا) رمزا عن العقل الفعال» (ش ۱۹ چاپ تهران و ش ۱۸ مصر) و آن را شیخ در دژ فردجان که باز داشته بود بسال ۴۱۴ بنگارش در آورد.

متن آنرا مهران با پاره‌هایی از تفسیر ابن زبلائی مجوسی سیاهانی م ۴۴۰ شاگرد شیخ و با ترجمهٔ گزیده‌ای بفرانسه در ۱۸۸۹ بچاپ رساند و با همین و تفسیر از روی آن در جامع البدایع بسال ۱۳۳۵ دیده میشود و بالتکایا Yalkaya در ۱۹۳۷ آنرا با ترجمهٔ ترکی نشر داد و فرانسکو پونس Fr. Pons در ۱۹۰۰ آنرا با اسپانیولی در آورد.

آقای کربن در تمثیل عرفانی متن و گزارش پاریسی آن را با تحقیق و بررسی در بارهٔ آن و با ترجمهٔ فرانسه متن و گزارش پاریسی در ۱۳۳۸ بچاپ رساند. احمد امین مصری نیز آن را با تکه‌هایی از تفسیر ابن زبلا و یا حی بن یقظان ابن طفیل و الغریبة المغریبة سهروردی با دیباچه‌ای در ۱۹۵۲ چاپ کرد. او در دیباچه از ترجمه‌های عبری و لاتینی و اسپانیائی و انگلیسی و آلمانی و روسی و فرانسوی داستان ابن طفیل یاد نمود و از ریشهٔ این داستان کاوش کرد. او میگوید (ص ۱۷) که داستان «حی بن یقظان» بکتابی یونانی بنام «ایمن ذریس» یا «حافظ الناس - مرد مدار» منسوب به «هو ملص» که ساخت گفتگو و آمیخته است از اندیشهٔ پلاتونی و آئین کهن مصر همانند میباشد و قفطی در تاریخ حکما از آن یاد نمود (با جستجویی که شده چنین چیزی در قفطی یافت نشد) در ترجمهٔ دائرة المعارف اسلامی عبری در سرگذشت ابن طفیل (۱: ۲۱۴) عباس محمود در حاشیه میگوید که داستان حی بن یقظان بکتاب «پیمندریس» (راعی الناس - شبان مردم) منسوب به رمس مانند است و در این گفتگوی آمیخته از اندیشه‌های پلاتونی و مصر باستان میان خرد خدائی که با زیبایی و شکوه آشکار گشته و شاگردش هرمس

Griticon - ۲ G. Baltazar - ۱

۳- نیز بنگرید به: فهرست دانشگاه ص ۲۰۹ و ۲۵۶ - قنونی ش ۲۱۹ و ۲۲۸ - فهرست

دکتر مهدری ص ۴۹

پروردگار دانش سخن رفته است و آندو از ذات خداوند و چگونگی آفرینش و فرقه
ایزدی و فیض اشراقی خدا بر مردمی کاوش نمودند . دانشمندان خاوری از آن آگاه بودند
و قفطی از آن یاد کرد .

نام درست این کتاب پوئی مندرس Poimandres است و از «پوئی من» Poimén
(شبان) و «پوئی می نو» poimaino (چراندن و رهبری داشتن) گرفته شده و داستان
آن بنام «ارموی ترسیمگیتوی پوئی مندرس» در ۳۲ بند با متن یونانی و ترجمه
فرانسوی در ص ۷ - ۱۹ کتاب Corpus Hermeticum I ، par Société d'Édition «Les
A . D Noek et A . - J . Festugière و paris و Bellee Lettres» 1945 دیده میشود .
در آن از وحی و شناخت جهان و مردم و رستاخیز سخن رفت و بروش گنگوی درونی است و پوئی مندرس بنام خرد توانا آشکار میگردد
و پاره ای از عبارتهای آن در آنجا که از «من - Moi» گفتگو میشود جمله «انا طباعك
النام» را که در نوشته های فیلسوفان ایرانی هست بیاد میآورد .

در دائرة المعارف دین و اخلاق Encyclopaedia Of Religion and Ethics چاپ
جیمس هیستنگ James Hasting دارد که متن یونانی پوئی مندرس یا پوه مندر
poemander نخستین بار در پاریس بسال ۱۵۵۴ با ترجمه لاتینی Ficinus بچاپ رسید
و دوم بار همین متن و ترجمه در بر دو بسال ۱۵۷۴ بچاپ رسید (واژه : هر مس ترسیمگیتوس
ج ۵ ص ۲۷ ب و ۶۲۸ الف و ب) این کتاب از هر مس ترسیمگیتوس با هر مس سه بار
بزرگ (مثلث) دانسته شده و جادو گرانه و سحر است (واژه : Magis ج ۸ ص ۲۷۷ ب) .
در همین دائرة المعارف در سرگذشت ابن طفیل (ج ۷ ص ۷۲) آمده که در حلی بن
یقظان او داستان سلمان و ابسال از افسانه ای یونانی یهودی گرفته شده و واژه «حلی»
هجای یکم گیومرت Gayômart شاه افسانه ای ایران را بیاد میآورد . ابن طفیل باین
افسانه سرو سامانی داده است .

از گفتار پهرن و از همان دائرة المعارف اسلامی بر میآید که ابن عزرا Aben Ezra
در ۱۱۷۴ «حلی بن مقیز - Khay ben meqiz» حلی بن یقظان ابن سینا و تفسیر ابن
زیلا را بعبری در آورد که کاوفمان Kaufman آنرا در تورن Turin بسال ۱۸۸۶
بچاپ رساند . همین «حلی بن مقیز در اسلامبول بسال ۱۷۳۶ چاپ شده بود .
این تفسیر ابن زیلا چنانکه گفته شد پاره هائی از آن در چاپ پهرن و احمد
امین و در جامع البدایع آمده و نسخه دانشگاه هم گزیده آنست و همه آن هنوز یکجا
بچاپ نرسیده . گزارش دیگری از آن از «الشیخ المقدسی المکنی بابی الباقی در سن ژرف بیرون
هست (فهرست آقای دکتر مهدوی ص ۹۵) .

گزارش پارسی آن که آقای کرین بچاپ رسانده باید از جوزجانی باشد و آن پس از مرگ ابن سینا میان سالهای ۴۲۸ و ۴۳۳ برای علاء الدوله کا کومی در سپاهان نگارش یافته است. چه در تمه بهیقی و تاریخ شهرزوری یادی از گزارش جوزجانی شده و گزارش ابن زیلا نیز بتازی و پاره هائی از آن بچاپ رسیده و همانست که در تمه چند سطری از آن آمده است. پس باید این گزارش پارسی کهن از جوزجانی م ۴۳۸ باشد.

(سبک شناسی بهار ۲ : ۳۸ - نمونه سخن پارسی آقای دکتر بیانی ص ۹۰ - تمثیل عرفانی آقای کرین ۱ : ۷ و ۲ : ۱۵۲ و ۱۴۸ - پورسینای آقای نفیسی ص ۱۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۴۱)

نظمی که اینک چاپ میگردد از ابن الهباریه است در ۱۵۴ بیت و او با اینکه در این داستان فلسفی چندان سررشته ای نداشت و بفلسفه درست آشنا نبود چون از او درخواست پذیرفت و این بیتها را سرود.

ابن شاعر ابن الهباریه نظام الدین ابو بعلی محمد بن محمد بن صالح عبادی هاشمی عباسی بغدادی (م کرمان ۵۰۴) نام دارد و از نزدیکان نظام الملك و ابن جہیر وزیر (۴۸۳م) بوده و کلیله و دمنه را بنام نتائج الفطنه بنظم در آورد و دیوان او بچهار جلد میرسد. همو «الصادح والباغم» را بسبک کلیله و دمنه برای امیر سیف الدوله صدقه بن دیس فرمانروای حله سرود. او گاهی هجوتیز میگفت. (انساب سمعانی گ ۵۸۷ ب - کنی و القاب قمی ۱ : ۲۴۳) این نظم از روی نسخه ش ۱۰۳۵/۱۸ دانشگاه تهران اهدائی استاد محترم آقای مشکات (ص ۲۵۸ فهرست) و از روی فیلم نسخه ۳۲۶۸/۵ کتبخانه احمد ثالث در طوپ قبو سرای استانبول که دانشمند بزرگوار آقای مجتبی مینوی با کمال لطف در اختیار بنده گذارده اند و بی اندازه باید از ایشان سپاسگزاری کنم و از روی نسخه مجلس آنچنانکه دوست دانشمند آقای عباس خومی زریاب در ص ۱۸۲ - ۱۸۶ ش ۴ سال مجله یغما تاریخ تیرماه ۱۳۲۹ بچاپ رساندند چاپ میشود. افسوس که نسخه مجلس ۲۷ بیت بیشتر نداشت و نسخه دانشگاه بی غلط نبود و با اینکه دقتی در خواندن فیلم نسخه استانبول کرده ام چند جایی را نتوانستم درست بی بیرم امید که پس از این دانشمندان بتوانند بطرز پسندیده تری آنرا بچاپ رسانند.

اینهم گفته شود که در نسخه مجلس این نظم از خود ابن سینا دانسته شده و در نسخه دانشگاه سراینده آنرا نویسنده نسخه نمیدانست که کیست و تنها در نسخه استانبول سروده ابن الهباریه دانسته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

نظم ابن الهبارية لعلي بن يقظان

سئل الشريف الكامل نظام الشرف مجد الاممة ذوالحسين ابويعلى محمد بن محمد بن صالح بن الهبارية العباسي رضي الله عنه نظم كلام ابي علي بن سينا في «حى بن يقظان» . فقال لست من اهل ذلك العلم ولا اعراف معانيه ولا تعاطيت فهمه قط فالزم ذلك امتحانا . فاجاب بعد الامتناع فقال :

- ١ - حى بن يقظان ما حى بن يقظانا
 - ٢ - شيخ من البلد القدسي منشاء
 - ٣ - صاف نقي من الاكدار ما خلطت
 - ٤ - رايته و انا في رقعة جعل وا
 - ٥ - فراق لي اذ بدالي حسن منظره
 - ٦ - اتيته مستهدا من فضائله
 - ٧ - لما راى قربنا منه و رغبتنا
 - ٨ - لانه و الدبريميل الى
 - ٩ - فقلت من اين ، من ، والدار اين ،
 - ١٠ - فقال اني فعال وجدت وان
 - ١١ - بل من وجودى عنه كامل ابدا
 - ١٢ - وموطنى الملاعالعلى المقدس عن
 - ١٣ - سمعي لاعقل ذاتي اذ تعقله
 - ١٤ - وغايته المبداء الكلى ان به
- سبعان موجد ذاك الشيخ سبحانا
سرى الينا وحيانا واحيانا
به العناصر اقداء و ادراانا
على وصولى الى المقصود اعوانا
وجئته لا تفاق الجنس عجلانا
معنى يكمل من معنای نقصانا
فيه دعانا ونا ادنا وحيانا
اولاده لم يزل باللطف منا
وما الشأن الذى لست ترضى دونه شاننا
اقل وجدت لذاتي قلت بهتانا
لذاته فانا حى بن يقظانا
جنس و عن عنصرنا هيك اوطانا
فرض ادبى به والحرمن دانا
وجدت فى العلم ايضا حاوتيانا ←

١ - بسم الله الرحمن الرحيم . رب يسر ولا تعسر يعونك يا كريم . هذا نظم قصة حى بن يقظان .

رحم الله تعالى باظلمها (آغاز نسخه ش ١٨٠٣٥١٨ دانشگاه) - منسوب الى الشيخ الرئيس اى على حسين سينا يذكر رؤياه التى رأى فيها حى بن يقظان (آغاز نسخه مجلس)

٢ - فحيانا (شكات - مجلس)

٣ - اقدارا (مجلس)

٤ - روضة (مجلس)

٥ - فراقنى (مشكات - مجلس)

٦ - فلما (مشكات) فاذرائى قريبا منه و رغبتنا - فيه دعانا وحيانا دانا (نسخه احمد)

٩ - نسخه مجلس - ليس ترضى (نسخه مشكات) - ليس برحى (نسخه احمد)

١٠ - انى تعالى قد وجدت (مشكات)

١١ - منه (مشكات) - كاملا (احمد)

- ١٥ - وخصني دون غيري بالعلوم وعن علمي روى من روى حفظا واتقانا
١٦ - فلم يزل يتناجي في العلوم بلا لفظ وتقبل ما بالقبض اعطانا
١٧ - حتى انتهينا الى علم الفراسة ميزان الرواية واحفظ دك ميزانا
١٨ - فهو الوثيقة في علم الحقيقة ان لزمته لم تكن في الشك حيرانا
١٩ - وكيف حيرة من امسى يحقق تصحيحا قياسا يرتبه وبرهاننا
٢٠ - فكان فيه اماما ثم قال و هل برجو تعقل مثلي مثلك الانا
٢١ - وانت في الرفقاء السوء ممتحن مثل الاسير تعاني الضر الوانا
٢٢ - وانت فان بهم ان لم يملك هدى وعصمة لم تزل حيران ولهاننا
٢٣ - فحين ابغضتهم من غير معرفة لسوء ما قاله اطرقت لهفاننا
٢٤ - لانهم خدعوني بالمحال فكم توى به جاهل قبلي وكم حاننا
٢٥ - هذا يشير بما لا خير فيه وذا ينهى عن الخير تسهلا و اهوانا
٢٦ - فقال لي الشيخ هذا مصدق لسن يهذي كثيرا و مهما قاله ماننا
٢٧ - مسوء كل ما ياتسى به ككذب و لست مستغينا عنه و ان خاننا
٢٨ - جاسوس نفسك في الجزئي منه وام يزل على درك الكلي معواننا
٢٩ - وراس مال القوى العقلية اعتضدت به و قد تشفى بالسم احباننا
٣٠ - قوى التخيل يعنى فهي كاذبة قد صبح تلييسها عندي و قد باننا
٣١ - و ذا الرفيق اذا ما تار ثائره حسبته سبعا او خلت شيطاننا
٣٢ - عن قوة الغضب الطيشي اخبرني فالطيش ان لم يسكن عادنيراننا
٣٣ - و ذادني خسيس عاهر شره يدعو الى اللوم اسرار او اعلاننا
٣٤ - فلا تطعه و خالف ما يشير به فانه لكريم الطبع قد شاننا

- ١٣ - سبهي (مشكات ، احد)
١٤ - تضايحا (مشكات)
١٥ - ايقانا (مجلس)
١٦ - نزول تناجي (مجلس)
١٩ - رتبه (مجلس)
٢٠ - فكان مافيه اما (مشكات)
٢١ - بعاني (احمد ، مشكات)
٢٣ - ابغضهم ... معرفة (مشكات)
٢٤ - توى (جاع) - توى خ ل - حادنا (هلك) (نسخه مشكات) بانوي (مجلس)
٢٦ - يهذي (مجلس)
٢٧ - تا- اينجا نسخة مجلس بايان من بنيرد
٢٨ - الجزوي (مجلس) - درك العلوي (مجلس خ ل مشكات)
٣٠ - التخيل ايضا (مشكات)

٣٥ - يعني قوى الشهوة الرعناء فهي كما
 ٣٦ - وانت ممتحن بين الثلثة فا
 ٣٧ - وارحل الى وطني واسكن به فهم
 ٣٨ - يا حبذا البلد القدسي من بلد
 ٣٩ - يعني به العالم العلوي فهو كما
 ٤٠ - ارض يحل بها من لم يقم على
 ٤١ - و قال راقهم حتى تفارقهم
 ٤٢ - توسطوا واعتدالا في السياسة
 ٤٣ - و ذا وهذا بهذا تنتفع بهما
 ٤٤ - ولا تلن اهما لينا تزيد هما
 ٤٥ - ولا تغالبهما عنفا يسؤهما
 ٤٦ - فالنار بالماء تطفى كلما التهبت
 ٤٧ - وذا المموه فاهجره ولا تتقن
 ٤٨ - الا اذا اكنت بالميزان معتصدا
 ٤٩ - بل صادقا فاعتمده واعتقد ابدا
 ٥٠ - فحين جربتهم كانوا كما وضفوا
 ٥١ - اراحنى الله منهم انهم سفلى
 ٥٢ - و قال لى اذرانى شيقا قرما
 ٥٣ - لا تطلبنها فما فى مثلها طمع
 ٥٤ - مقيدا حاملا عبوا تنوء به
 ٥٥ - طور اترى فى حضيض الكون منغمسا
 ٥٦ - تبني بجهلك حيسا لو فطنت له
 ٥٧ - و تارة مفرداعنه و متصلا
 ٥٨ - وليس يظفر مثلى بالسياحة من

٣٧ - يرفضون (مشكات) - لذك الارض (احمد)

٣٩ - لا يزال (مشكات)

٤١ - بحسن مس (احمد - مشكات) بحسن بس (غ ل مشكات)

٤٥ - يعنى (مجلس) يعنى (مشكات)

٤٧ - فاحذره (مشكات)

٤٨ - روى نسخة «احمد» دو بيت ٥٠ و ٥١ در نسخة «مشكات» ييش از بيت ٤٨ امت

٥٠ - خبرتهم - خالى (نسخه مشكات) (نسخه مشكات) (نسخه مشكات) (نسخه مشكات)

٥٣ - فى نيلها (مشكات)

٥٦ - بجهلك حيسا (احمد)

- ٢٧ مادمت في العبس للمكروه ندعانا
٢٨ ترجو وتلحق بي فرحان خذلانا
٢٨ منعت منها كفي بالجزم خسرانا
٢٨ نفسي فصاحة اقوال لنا بانا
٢٨ ثلثة حد ها مشى و وحدانا
٢٨ قسمن قد جعلنا حدين حدانا
٢٨ الفت ركبا عابدا او ركباننا
٢٨ حجا ترد عبون الخلق عيانا
٢٨ من كان عن كسب ذاك العلم كسلانا
٢٨ مادمت من ماء عين الحق صديانا
٢٨ فان فيه لما ترجوه امكانا
٢٨ فيها فاست ترى من بعد عطشاننا
٢٨ لما تراه من الاشياء و زانا
٢٨ و است تهرب اطواد او قيعانا
٢٨ والمرء ما زال دون التصديحبرانا
٢٨ بذلك الماء فافهم رمز نجوانا
٢٨ يسرى رجالا كرام الطح عزانا
٢٨ تحل الصورة العلوية اذ انسا
٢٨ ان عباد كالصبح ملؤ العين حسانا
٢٨ سبحان من لم يزل بالخلق رحمانا
- ٥٩ - فارق سياحتك اللاتي تهيم بها
٦٠ - فحين تخرج منه تستقر كما
٦١ - ولا تريبهم ولو آثرت صحبتهم
٦٢ - وبان لى علمه بالكل حين لقت
٦٣ - وقال اذ قسم الموجود جملة
٦٤ - مركب وبسيط واليسيط على
٦٥ - وهو الهيولى ان بالصورة اتصلت
٦٦ - في القرب والشرق بلقى العين دونهما
٦٦ - لا تدركان ولا يستطيع نيالهما
٦٧ - ولست تخطى بما اصبحت تطلبه
٦٩ - فان ظفرت بتلك العين فزت به
٧٠ - فاغسل بها عنك اوساخ الشكوك وغص
٧١ - وهي التي قلته الميزان فاغذبه
٧٢ - و است تفرق في بحر العنى ايدا
٧٣ - فالنفس في ظلمات الشك والهة
٧٤ - لا بدفع الشك عنها غير قوتها
٧٥ - عقل الهيولى به يقوى فاؤل ما
٧٦ - ان الهيولى اناء مظلم فاذا
٧٧ - من منزى جلاء المشرقى الى
٧٨ - لانها من مفيد الخير واهية

- ٥٩ - خ ل (مشكات) - فارح (مشكات) - فامزح (احمد)
٦١ - منعت منهم (مشكات) منها (خ ل مشكات - احمد) - بالجزم (بالهر - ح) (مشكات) - حرمانا
رقسرانا . ح) (مشكات)
٦٢ - حين ... بانا (درنسخه احمد مفيد است)
٦٥ - ركبا بنا اعنى (عنا بنيا . خ ل) (مشكات)
٦٦ - لقى (مشكات)
٦٧ - تطيع ... فى كسب (مشكات)
٦٨ - وليس يخطى (خ ل مشكات)
٧١ - وهو الذى ملمه (احمد)
٧٢ - و است تذهب اطوادا (مشكات)
٧٥ - تقوى ... عربانا (عزانا ح) (مشكات)
٧٧ - الشرقى (لنال احمد - مشكات) ماجلاء لك (احمد)

- ٧٩ - بها يتم و بسا لتأليف بينهما
 ٨٠ - لكن ابي الكون حفظ النابات له
 ٨١ - تزاحمت فيه اضداد فيما ثبتت
 ٨٢ - و ظل متحننا في كونه بهم
 ٨٣ - وماتكون دون الزمهرير اقاليم
 ٨٤ - فمعدن ونبات والصوامت والانسان بالنطق حقا كان انسانا
 ٨٥ - والكل منها هيولى حاصل صورا
 ٨٦ - لكن توسط اجرام السماء اذا
 ٨٧ - ونحن وهي اذا ما الصورة انبسطت
 ٨٨ - مؤهلين لاعراض تلم بهم
 ٨٩ - وهكذا الحال فوق الزمهرير اقا
 ٩٠ - لانهم فقراء مثلنا ابا
 ٩١ - فباخذ الكائنات الفاسدات معا
 ٩٢ - فكان بواسطة وهي السماء كما
 ٩٣ - وانما اخذ الفعالم مأخذه
 ٩٤ - كل بمن فوقه يحيى ويعطى كما
 ٩٥ - لكن سكان دون الزمهرير غدا
 ٩٦ - تظن معناه مبدانا و تحجبهم
 ٩٧ - كانهم نمر تجنى و يخلقها
 ٩٨ - وحال ما فوقها بالضداد ذببتوا
 ٩٩ - والكل منا الي مرسله مفتقر
- عادت له التسعة الاعراض اركاننا
 فبا لتعاقب لابلاناب ارضانا
 فيه كما ينزل النزال الغانا
 يكفيه من ذاك ما قاسى وما عانى
 تعد برأى العين عمراننا
 فقد تشاكل في التحقيق حدانا
 اخلصت را يك تلقاهنا و تلقانا
 على الهيولى على شكل وان بانا
 من الحوادث تغشاها و تغشانا
 ليم تحاكي ببعض الوصف ايانا
 الى المفيد الذى بالفيض اغنانا
 تلقى عليها من الفعالم احسانا
 يحيى السماء عن الفعالم مبدانا
 من واحد فهو مولاه و مولانا
 يعطى فمعناه في التحقيق معانا
 اتقالم لهم عادا و ادمانا
 لمن يقم فيه بالاسراع فرسانا
 امثالها و يظن الكون بستانا
 شان مما بينهم شان شاننا
 لكن تخالف مرساه و مرسانا

- ٧٩ - عادت (احمد - خ مشكات) بدت (مشكات) - التسعة الكائنات (خ مشكات) التسعة الاعراض
 احمد - مشكات)
 ٨٠ - لابلاناب ارضانا (مشكات)
 ٨١ - كما ينزل النزالة الغانا (احمد)
 ٨٢ - في كونهم (مشكات) ما فضل متحننا (احمد)
 ٨٨ - تلزها (تلزمها) (مشكات)
 ٩١ - تلقى عليها (علينا - خ) (مشكات)
 ٩٢ - كما نحو السماء (احمد)
 ٩٣ - مأخذنا عن واحد هو (مشكات)
 ٩٤ - ويبط كما (مشكات)
 ٩٥ - اتقالمهم عادا و ادمانا (احمد)
 ٩٦ - ترمهم فيه (احمد)

- ١٠٠ - ونحن اصغر اجساما واسرعها
 ١٠١ - لسرعة القمر الجارى و خفته
 ١٠٢ - له قصور اذا عدت ثمانية
 ١٠٣ - وقال في ال - بعة الحيرى على حسب
 ١٠٤ - وقال في الفلك الشهب الثوابت من
 ١٠٥ - فقال ادناه محدوديين لنا
 ١٠٦ - الحد والعد ما لا يستطاع بلى
 ١٠٧ - و ماله مدن اذلا اختلاف لها
 ١٠٨ - مركوزة في نضاء غير منقسم
 ١٠٩ - كقسمة الفلك الدوار ليس لها
 ١١٠ - يقضى ترددها فيه بحيرتها
 ١١١ - وهو المحيط بها خال وليس له
 ١١٢ - و ليس منقسم ايضا الى مدن
 ١١٣ - و جرمه آخر الاجرام ليس لها
 ١١٤ - وذلك الملاء الاعلى فليس يرى
 ١١٥ - فان توجهت نحو المشرقين راى
 ١١٦ - حتى ترى صورة شتى مركبة
 ١١٧ - و بعده حيوان صامت و له
 ١١٨ - و بعده عالم الانسان وهو كما
 ١١٩ - لان صورته ان جردت بقيت
- تنقلا كلما حقت مرانا
 و جعلها فلك الابراج ميدانا
 عداد اجرامها يحوين قطراننا
 التنجيم اذعد بهراما و كيوانا
 بمد المسافة ما ان عد عانا
 وحد اعلاه ان رمناه اعيانا
 قد عد الفا و يقامنه اقوانا
 ولا اتى بعضها بعضا ولادانا
 الا بوهك تقديرا و امكانا
 فيه اجتماع ولا بالسوء اذعانا
 و بعده تسع لكل قدصانا
 الا ملائكة ردوه ملائنا
 والله يامرنا فيه و ينهانا
 من بعده مطلب فافطن لمفرانا
 و راعه خاليا كلا و ملانا
 في صورة الشمس الاسطقس اعيانا
 من المعادن و الاشجار الوانا
 ما في المعادن و الاشجار افنانا
 علمت باق على التجريد امكانا
 و ليس تبقى على التركيب ازمانا

- ١٠٠ - مرآنا (مرانا خل) (مشكات)
 ١٠١ - ... غبية واجعله في فلك (مشكات)
 ١٠٢ - يحوين قطمانا (مشكات)
 ١٠٤ - ما ان حد (مشكات)
 ١٠٧ - ولا الى بعضها (مشكات)
 ١١١ - بين المحيط بها خالي وليس لها (مشكات)
 ١١٣ - فافطن لمفرانا (احمد - مشكات خل) - فافطن مادانا (مشكات)
 ١١٤ - فليس ترى (مشكات)
 ١١٥ - يرى في (مشكات)
 ١١٦ - صورة فيها مركبة ... افنانا (مشكات)
 ١١٧ - ابن بيت درسخه مشكات ليست
 ١١٩ - لس تبقى (مشكات)

۱۲۰- والكل قرنان طيار لسرعه
 ۱۲۱- وسائر غير طيار ينال به
 ۱۲۲- وعاد يذكر اصحاب اليمين
 ۱۲۳- وقس من امر اصحاب البر يدوما
 ۱۲۴- ينهي الى ملك يهوى العلوم ولا
 ۱۲۵- ادراكه الكل مفزاه و مطلبه
 ۱۲۶- اسيره الدهر محفوظا تجارته
 ۱۲۷- وليس يشرح في امر الثلاثة ما
 ۱۲۷- والعقل يزجرها عما تشير به
 ۱۲۹- وقال في قوة التخييل عاداتها
 ۱۳۰- وتحسب المبدء الاعلى لغفلتها
 ۱۳۱- ولا ترى النفس بعد الجسم باقية
 ۱۳۲- ولا معاد ولا رب يدبرها
 ۱۳۳- ومنهم امم قد هذبت ونحت
 ۱۳۴- جن وحن فهذا مع تخصصه
 ۱۳۵- لانها تركت للعقل عاداتها
 ۱۳۶- وبعد ادراكك الحسى فاسع له

وقرن ادراكه الثانى وان بانا
 القريب سمعا منه و يغشانا
 واصحاب الشمال ومن بالافك اغوانا
 ينهون مزارا وحقا و عرفانا
 ينهى الى حافظ ما زال خوانا
 تزام بالعلم و الادراك فرحانا
 و ربما فصل المسكين حرمانا
 يهدى به كلهم اتما و طغيانا
 لولاه اهلكنا عدوا و اردانا
 تكذيبها العقل بكفى ذاك نقصانا
 جسما فتعبد اصناما و اوثانا
 و تحسب النفس فى النفس جثمانا
 و حسبها سغف هذا الراى خسرا
 مع الملائكة الا برار اقرانا
 بالاختيار وذا اذ كان حيانا
 وعدت الطيش للذات تعبانا
 تصل بادراكك المعلى اقرانا

۱۲۰- قد بان طيار لسرعه وقرت (مشكات)

۱۲۱- القريب سمعا (مشكات) معنا (احمد)

۱۲۲- اغرانا (مشكات)

۱۲۳- اصحاب الوريد (مشكات) وهما «البريد» بايد درست باشد چنانکه در متن شيخ آمده

(س ۱۰۶ جامع البدايح) - اذيت ۱۲۳ تا ۱۳۴ در نسخه احمد نيست

۱۲۸- واودانا (خ ل) *رتال جامع علوم انسانی*

۱۳۳- وبينها امر... قربانا (مشكات) - «ويجتمع الملائكة» بجای «وهدت مع الملائكة» (احمد)

۱۳۴- خيرومى (مشكات) - جن وحن بهذا ... بالاحسان وذا اذ (احمد) - هما «جن وحن» درست

است چنانکه در متن (بند ۲۰) ابن سينا (س ۱۰۹ جامع و ص ۵۱ چاپ احمد امين) آمده است.

ابن زبلا در گزارش خویش گفته که «جن» از اجتنان (پوشیدن) است و از آن قواى حس و

تخييل که از خورد نمان است خواسته شده و «جن» قواى ششم و شهوت است که خواهش (حنان)

دارند. در گزارش پارسى گویا از جوزجانی دارد که «جن وحن» پربانند و از آنها قواى

فرمانبردار نفس خواسته شد (نيز بنگريد به نشرل عرفانى چاپ آقاى كزوين ۱: متن ۶۸ و ترجمه

۴۷- ۹۷- ۳- اشيه ۱۵۶)

۱۳۵- ترت . . . وعده (مشكات)

۱۳۶- وعد ادراكك (مشكات)

ملائك لم يروا الله كقرانا
 رضين قسمان للرحمن قد دانا
 من قوة العلم اخداننا و اخوانا
 عنها التي و كلت بالعقل اذباننا
 و اخذها رحمة الفعال مجاننا
 وقد عدا رايها بالجسم و سناننا
 على اليمين زيادات و نقصاننا
 صح الفراق الذي ياتي لارضاننا
 وقد تخالف مغزا هم و مغزاننا
 ولا ترى ترقا فيهم و غضباننا
 عن الهبولي فحق ذاك ايماننا
 اذ كان تركيبنا لاشك اشقاننا
 و ان توافق في تلقينا ايماننا
 يرون مالورا بناء لاغشاننا
 منه حجاب به يلقون اشجاننا
 بهم و يغشاهم فيضا و يغشاننا
 ما كان اغفلنا عنه و اعماننا
 ۱۵۴- لاشئى الطف منها ان من عرف القديم اصفى جميع الخلق اذهاننا.

۱۳۸- و بعد ذلك اقلبين اهلها
 ۱۳۸- فالناطقان كما تدرى ملائكة الا
 ۱۳۹- ققوة العمل اليمنى تقاربه
 ۱۴۰- تروى عن العمل ما تروى وتكتبه
 ۱۴۱- كلتاها من قوى الفعال آخذة
 ۱۴۲- لكن تدبرها الاجسام يشغلها
 ۱۴۳- وقوة العقل فى التحقيق كاتنة
 ۱۴۴- والانفصال اتصال بالقديم ولو
 ۱۴۵- و دونه خدم سوا ملائكة
 ۱۴۶- فماترى قرما فيهم ولائها
 ۱۴۷- و يستحيل بلاشك تجردهم
 ۱۴۸- فان تركيبهم لاشك اسعدهم
 ۱۴۹- ونحن ضدان فى التركيب اذ وجدنا
 ۱۵۰- و بعد هم ملاء الاعلى لانهم
 ۱۵۱- منزهون عن التركيب ليس لهم
 ۱۵۲- هم الوسائط لطف الله يشملنا
 ۱۵۳- بها اهتدينا ولو لا نور بهجتها
 ۱۵۴- لاشئى الطف منها ان من عرف القديم اصفى جميع الخلق اذهاننا.

هذا آخر نظمه فى «حى بن يقظان» من كلام الشيخ ابى على بن سينا . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد النبى وآله الطيبين الطاهرين .

- ۱۳۹- فالناطقا (مشكات)
 ۱۳۹- مقاربه (احمد)
 ۱۴۰- اذباننا (اذباننا - خ) (مشكات) - در نسخه احمد مصرع دوم لیس بیت و مصرع یکم بیت
 ۱۴۱- بیت
 ۱۴۲- غدارايها (مشكات)
 ۱۴۳- كاتنة (مشكات واحمد) - كاتنه (نسخه بدل مشكات) - زيادات و نقصاننا (در نسخه احمد سفید است)
 ۱۴۶- فلا تری فوما (نسخه بدل مشكات) و نزوانا (مشكات) غضباننا (احمد و نسخه بدل مشكات)
 ۱۴۷- معقق ذاك (مشكات)
 ۱۴۹- فى تلقیها (مشكات)
 ۱۵۲- ولا لونون بهجتها (مشكات) - اغفله عنه (نسخه بدل مشكات)
 ۱۵۳- اصطفى الخلق (نسخه بدل مشكات)
 بايان نسخه مشكات چنين است: تمت التصديقه: والحمد لله على نعماته العبد القوي شهر شعبان سنة ۱۹۰۷
 در فهرست آقای دکتر مهدی ص ۹۵ بادی اذاین نظم شده و دارد که آن ۱۵۴ بیت است و نسخه
 ۳۲۶۹/۵ احمد را نشان داده اند مگر اینکه در فیلم همین نسخه ۱۲ بیت از ۱۲۳ تا ۱۲۴ نبوده و
 بیت ۱۱۷ را افزوده داشت و مصرع دوم بیت ۱۴۰ و مصرع یکم بیت ۱۴۱ هم در آن دیده نشد